

زندگینامه ابوعلی سینا

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا در حدود 370ق/980 م در بخارا به دنیا آمد. پدرش از اهالی بلخ بود و در دروان فرمانروایی نوح بن منصور سامانی (366-378ق/997م) به بخارا رفت و در آنجا در یکی از مهمترین قریه ها به نام خرمین در دستگاه اداری به کار پرداخت.

او از قریه ای در نزدیکی آنجا ، به نام افشنه، زنی (ستاره نام) را به همسری گرفت و در آنجا اقامت گزید. ابن سینا در آنجا چشم به جهان گشود . پنج سال پس از آن برادر کوچکتر او به نام محمود به دنیا آمد.

ابن سینا نخست به آموختن قرآن و ادبیات پرداخت و ده ساله بود که همه قرآن و بسیاری از مباحث ادبی را فراگرفته بود بطوریکه باعث شگفتی دیگران شده بود.

در این میان پدر وی دعوت یکی از داعیان مصری اسماعیلیان را پذیرفته بود و از پیروان ایشان به شمار می رفت . برادر ابن سینا نیز از آنان بود . پدرش ابن سینا را نیز به آیین اسماعیلیان دعوت می کرد اما وی هرچند به سخنان آنان گوش می داد و گفته هایشان را درباره عقل و نفس می فهمید نمی توانست آیین ایشان را بپذیرد و پیرو ایشان شود.

پدرش رسائل اخوان الصفاء را مطالعه می کرد و ابن سینا نیز گاه به مطالعه آنها می پرداخت. سپس پدرش وی را نزد سبزی فروشی بنام محمود مساحی که از حساب هندی آگاه بود ، فرستاد و ابن سینا از وی این فن را آموخت . در این هنگام دانشمندی بنام ابو عبدالله (حسین بن ابراهیم الطبری) ناتلی که مدعی فلسفه دانی بود به بخارا آمد . پدر ابن سینا وی را به خانه خود جایی داد و ابن سینا نزد او به آموختن فلسفه پرداخت . وی پیش از

آمدن ناتلی به بخارا نزد مردی بنام اسماعیل زاهد فقه آموخته و دراین زمینه سخت جویا و پویا و با همه شیوه های اعتراض به روش فقیهان آشنا شده بود . آنگاه ابن سینا نزد ناتلی به خواندن ((مدخل منطق ارسطو)) پرداخت و دراین راه تا بدانجا پیش رفت که نکات تازه کشف می کرد و سبب شگفتی بسیار استادش می شد.

چنانکه وی پدر ابن سینا را وادار ساخت که فرزندش را یکباره و تنها در راه دانش مشغول کند.

ابن سینا بخشهای ساده منطق را نزد ناتلی فراگرفت ، اما او را درباره دقایق این دانش ناآگاه یافت از این رو به خواندن کتابهای منطق ارسطو و مطالعه شرحهای دیگران بر آنها پرداخت ، تا اینکه در این دانش چیره دست شد.

سپس کتاب «عناصر یا اصول هندسه» اثر اقلیدس و کتاب معروف «المجسطی» اثر بطلمیوس را اندکی نزد ناتلی و مابقی را نزد خود خواند و حتی بسیاری از مسائل این کتب را ناتلی نمی دانست و ابن سینا آنها را توضیح می داد.

مدتی بعد ناتلی بخارا را به قصد گرگانج و رسیدن به دربار ابوعلی مأمون بن محمد خوارزمشاه ترک کرد . دراین میان ابن سینا نزد خود به خواندن و آموختن متون و شرحهای کتابهایی در طبیعیات و الهیات پرداخت تا به گفته خودش «درهای دانش به رویش گشوده شد» ، آنگاه به دانش پزشکی گرایش یافت و خواندن کتابهایی را دراین زمینه آغاز کرد.

وی همزمان به مطالعات خود در فقه و مناظره با دیگران در این زمینه ادامه می داد . او در این هنگام 16 ساله بوده است . پس از آن ، ابن سینا یک سال و نیم دیگر به آموختن و خواندن پرداخت و بار دیگر خواندن کتابهای منطق و

همه بخش های فلسفه را از سر گرفت.

وی در این میان حتی یک شب را در سراسر آن نمی خوابید و روزها نیز جز به کارخواندن و آموختن نمی پرداخت . انبوهی از دسته های کاغذ در برابر خود می نهاد و مسائل گوناگون را برای خود مطرح می کرد و در هر مساله ای مقدمات قیاس و شروط آن را در نظرمی گرفت . هرگاه نیز با قیاسی روبرو می شد که نمی توانست به «حداوسط» آن دست یابد ، برمی خاست و به مسجد می رفت و نماز می گزارد و از خداوند حل مشکل خویش را خواستار می شد تا بر وی گشوده می گشت . آنگاه شب هنگام به خانه باز می گشت ، چراغ پیش روی می نهاد و به خواندن و نوشتن مشغول می شد.

به گفته خودش «هرگاه خوابش می برد ، خود آن مسائل را در خواب می دید و بسیاری از آنها بر وی روشن و آشکار می شد » . ابن سینا بدین شیوه پیش می رفت تا بر همه دانش ها آگاهی یافت و به اندازه توانایی انسانی ، بر آنها چیره گردید ، چنانکه خود می گوید : « آنچه در آن زمان می دانستم ، به همان گونه است که اکنون می دانم و تا به امروز چیزی بر آن نیفزوده ام ».

ابن سینا در این هنگام نزدیک به 18 سال داشته ، در منطق ، طبیعیات و ریاضیات چیره دست بوده است و آنگاه بر الهیات روی آورده و به خواندن کتاب متافیزیک (مابعدالطبیعه) ارسطو پرداخته است .

فرمانروای بخارا در این زمان نوح بن منصور سامانی بوده است ، وی دچار یک بیماری می شود که پزشکان در درمان آن درمانده بودند . در این میان نام ابن سینا به دانشوری مشهور شده بود . پزشکان نام او را نزد آن فرمانروا به میان آوردند و از او خواستند که ابن سینا را به حضور بخواند . ابن سینا نزد بیمار رفت و با پزشکان در مداوای وی شرکت کرد و از آن پس در شمار

پیرامونیان و نزدیکان نوح بن منصور درآمد.

ابن سینا روزی از وی اجازه خواست که به کتابخانه بزرگ و مشهور وی راه یابد ، این اجازه به او داده شد و ابن سینا در آنجا کتابهای بسیاری را در دانش های گوناگون یافت که نامهای بسیاری از آنها را کسی نشنیده و خود وی نیز ، هم پیش و هم پس از آن ، آنها را ندیده بود . او به خواندن آنها پرداخت و از آنها بهره های فراوان گرفت.

ابن سینا به 22 سالگی رسیده بود که پدرش درگذشت ، وی در این میان برخی کارهای دولتی امیرسامانی عبدالملک دوم را به عهده گرفته بود . وی در حدود 392ق در جامه فقیهان باطیلسان و تحت الحنک از بخارا به گرگانج در شمال غربی خوارزم رفت و در آنجا به حضور علی بن مأمون بن محمد خوارزمشاه ، از فرمانروایان آل مأمون معرفی شد.

پس از چندی به گفته ابن سینا ، باردیگر «ضرورت وی را بر آن داشت» که گرگانج را ترک کند، او درباره این ضرورت چیزی نمی گوید . در این میان ابوعبید جوزجانی ، شاگرد وفادارش به وی پیوست و تا پایان عمر ابن سینا یار و همراه او بود و نیز نخستین نویسنده سرگذشت ابن سینا به نقل از خودش بود . از اینجا به بعد ، جوزجانی به تکمیل بقیه زندگانی و سرگذشت ابن سینا می پردازد.

در حدود 404ق ابن سینا گرگان (جرجان) را به قصد ری ترک کرد. او در ری به خدمت سیده(با نام شیرین دختر سپهد شروین و ملقب به ام الملوک 419ق/1028م بیوه فخرالدوله علی بویه 387ق/997م و مادر مجدالدوله ابوطالب رستم بن فخرالدوله) رسید .مادر و فرزند ، ابن سینا را بنا برتوصیه هایی که همراه آورده بود گرامی داشتند. در این میان ابن سینا مجدالدوله را

که دچار بیماری سوداء (مالیخولیا) شده بود درمان کرد . وی همچنان در ری ماند تا هنگامیکه شمس الدوله ابوطاهر پسر دیگر فخرالدوله که پس از مرگ پدرش فرمانروای همدان و قرمیسن (کرمانشاه) شده بود در سال 405 ق به ری حمله آورد . این حمله پس از درگیری وی با هلال بن بدر بن حسنویه روی داد . وی از دودمان کردهای فرمانروا بر نواحی جبل و قرمیسن بوده است .

هلال بن بدر که از سوی سلطان الدوله در بغداد زندانی شده بود ، آزادی خود را بازیافته و از سوی سلطان الدوله لشکری در اختیارش نهاده شده بود تا با شمس الدوله که در این میان بر سرزمین های دیگری نیز دست یافته بود ، به جنگ برخیزد . در نبردی که در ذیقعده 405 ق میان ایشان در گرفت ، هلال بدر کشته شد و سپاهیان سلطان الدوله ناچار شدند که به بغداد بازگردند .

به گفته جوزجانی ، در این هنگام «حوادثی روی داد که ابن سینا را ناگزیر ساخت که ری را ترک کند» . اما او درباره ماهیت این حوادث چیزی نمی گوید .

ابن سینا از ری به قزوین و سپس به همدان رفت در این میان شمس الدوله به بیماری قولنج دچار شد . ابن سینا را به کاخ وی بردند و او به معالجه پرداخت تا شمس الدوله بهبود یافت . ابن سینا چهل روز را در کاخ گذرانید و در پایان خلعتهای فراوان گرفت و به خانه خود بازگشت ، در حالی که در شمار نزدیکان و همنشینان شمس الدوله درآمده بود ، پس از چندی شمس الدوله برای نبرد با عناز به سوی قرمیسن لشکر کشید .

حسام الدین ابوشک فارس بن محمد بن عناز سرکرده قبیله کرد شاذنجان بود که در سوی رشته کوههای میان کرمانشاه و قصر شیرین کنونی فرمانروائی داشت . پس از شکست هلال بن بدر به دست شمس الدوله و از دست رفتن

سرزمینهایش ، عناز که همسایه دورتر او بود بر آن شد که آن سرزمین ها را تصرف کند . بنابراین شمس الدوله برای پیشگیری از دست اندازی های عناز به جنگ وی رفت ، در حالیکه ابن سینا نیز به همراه او بود . در این نبرد شمس الدوله شکست خورد و به همدان بازگشت ، این واقعه در 406 ق بود.

در این هنگام شمس الدوله ابن سینا را به وزارت خود گماشت اما پس از چندی به دلایلی سپاهیان بر وی شوریدند ، خانه اش را محاصره کردند و پس از دستگیری وی همه دارایی او را به تاراج بردند و افزون بر این از شمس الدوله خواستار کشتن وی شدند ، اما شمس الدوله از این کار سرباز زد و برای آرام کردن سپاهیان ، ابن سینا را فقط از دستگاه دولت دور کرد . ابن سینا متواری شد و 40 روز را در خانه مردی به نام ابوسعید (ابوسعید) بن دحدول (دحدوک) به سر برد . در این هنگام ، شمس الدوله بار دیگر دچار بیماری قولنج شد و ابن سینا را احضار کرد و از وی بسیار پوزش خواست . ابن سینا به معالجه وی پرداخت تا بهبود یافت .

شمس الدوله بار دیگر وزارت را به وی سپرد . بنا بر گزارش جوزجانی ، شمس الدوله در این میان از ابن سینا خواسته بود که شرحی بر نوشته های ارسطو بنویسد ، اما ابن سینا به وی گفته بود که فراغتی برای این کار ندارد ، اما اگر وی راضی شود ، به نوشتن کتابی درباره دانش های فلسفی (بی آنکه در آن با مخالفان مناظره یا عقاید ایشان را رد کند) خواهد پرداخت و بدین سان تألیف کتاب شفا را از طبیعیات آغاز کرد .

او کتاب اول قانون در پزشکی را پیش از آن تألیف کرده بود در این میان چنین می نماید که ابن سینا از زندگانی آرامی برخوردار بوده است ، زیرا بنا بر گزارش جوزجانی ، روزها را به کارهای وزارت شمس الدوله می گذراند و شبها دانشجویان بر گرد وی جمع می آمدند و از کتابهای شفا و قانون می

خواندند .

چند سالی بدین سان گذشت ، تا هنگامیکه شمس الدوله برای جنگ با امیر طارم برخاست . اما در نزدیکی طارم ، دوباره به سختی دچار بیماری قولنج شد که بیماریهای دیگری نیز به همراه داشت. سپاهیان از مرگ وی بیمناک شدند و او را در تخت روان به سوی همدان بازگرداندند ، اما شمس الدوله در راه در گذشت (412 ق / 1021 م). پس از مرگ شمس الدوله ، پسرش سماء الدوله ابوالحسن به جای او نشست و از ابن سینا خواست وزارت او را بپذیرد ، اما ابن سینا از پذیرفتن این مقام سرباز زد و صلاح خود را در آن دید که کناره گیرد .

جوزجانی گزارش می دهد که «روزگار ضربات خود را فرود می آورد و آن ملک به ویرانی می گرایید ابن سینا ترجیح داد که دیگر در آن دولت نماند و به آن خدمت ادامه ندهد و مطمئن شد که احتیاط در آن است که برای رسیدن به دلخواه خود ، پنهان بزید و منتظر فرصتی باشد تا از آن دیار دور شود .»

بدین سان ابن سینا چندی متواری بود و در خانه مردی به نام ابوغالب عطار پنهان می زیست و نوشتن بقیه کتاب شفا را از سر گرفت و پس از پایان دادن به همه بخشهای «طبیعیات» جز کتاب «الحيوان» و «الهیات» آن ، بخش ، «منطق» را آغاز کرد و برخی از آنرا نوشت .

پس از چندی تاج الملک کوهی (ابونصر ابراهیم بن بهرام) ظاهرا" پس از امتناع ابن سینا از پذیرفتن شمس الدوله برای بار دوم وزیر شده بود ، ابن سینا را متهم کرد که با علاء الدوله

(حاکم و فرمانروای اصفهان) نهانی نامه نگاری می کند سپس کسانی را به جستجوی وی برانگیخت دشمنان ابن سینا نهانگاه وی (خانه ابوغالب عطار

(را نشان دادند وی را یافتند و دستگیر کردند و به قلعه ای به نام فردجان فرستادند و در آنجا زندانی کردند . قلعه فردجان که همچنین برهان یا براهان (فراهان) نامیده می شده است ، در 15 فرسنگی همدان در ناحیه جرا قرار داشته و اکنون پردگان نامیده می شود و در 110 کیلومتری میان همدان و اصفهان قرار دارد .

ابن سینا 4 ماه در آن قلعه سپری کرد بنا بر گزارش ابن اثیر ، در نبردی که در 411 ق / 1020 م میان سربازان کرد و ترک شمس الدوله در همدان در گرفته بود ، تاج الملک سر کرده سربازان کرد بوده است . وی از علاء الدوله برای سرکوب سربازان ترک یاری خواست ، اما سه سال بعد (414 ق / 1024 م) سماء الدوله پسر شمس الدوله بروجرد را به محاصره درآورد و فرماندار آنجا فرهاد بن مرداویج از علاء الدوله یاری خواست و هر دو همدان را محاصره کردند ، اما کمبود خواربار ایشان را ناچار به عقب نشینی کرد . سپس در نبردی با تاج الملک ، علاء الدوله نخست به جردفازقان (گلپایگان) عقب نشست ، بار دیگر به همدان هجوم برد ، در نبردی سماء الدوله شکست خورد و تسلیم شد اما علاء الدوله مقدم وی را گرامی داشت و تاج الملک به همان قلعه فردجان پناه برد.

سپس علاء الدوله همراه سماء الدوله به قلعه فردجان رفت و تاج الملک تسلیم شد ، و آنگاه همه ایشان همراه ابن سینا به همدان بازگشتند و ابن سینا در خانه مردی علوی سکنی گزید ، و به نوشتن بقیه بخش «منطق» شفا پرداخت . (درباره نام این مرد علوی اطلاعی در دست نیست)، اما از سوی دیگر ، ابن سینا در همدان رساله ادویه قلبیه خود را به مردی به نام شریف السعید ابوالحسین علی ابن حسین الحسنی تقدیم کرده است که چنانچه پیداست علوی بوده و احتمالاً همان مرد می باشد .

ابن سینا مدتی را در همدان گذرانید و تاج الملک در این میان وی را با مواعید زیبا سرگرم می داشت ، سپس ابن سینا تصمیم گرفت که همدان را به قصد اصفهان ترک کند.

وی به همراهی شاگردش جوزجانی و دو برده ، با لباس مبدل و در جامه صوفیان روانه شد و پس از تحمل سختی های بسیار راه ، به جایی به نام طبران (طهران یا طبران) در نزدیکی اصفهان رسید . این محل اکنون یکی از روستاهای حومه اصفهان و در سمت شمال محله آب بخشان متصل به شهر است و بیدآباد و تیران (آهنگران) نام دارد .

وی در اصفهان در خانه مردی به نام عبدالله بن بی بی در محله ای بنام کوی گنبد فرود آمد . آن خانه اثاثه و فرش و وسایل کافی داشته است .

از این هنگام به بعد (414 ق / 1023 م) دوران چهارده ، پانزده ساله زندگی آرام و خلاق ابن سینا آغاز می شود وی اکنون از نزدیکان و همنشینان علاء الدوله بود که مردی دانش دوست و دانشمند پرور به شمار می رفت .

ابوعلی سینا در اصفهان کتاب شفا را با نوشتن بخشهای «منطق» «محبسطی» «اقلیدس» «ریاضیات» و «موسیقی» به پایان رسانید ، جز دو بخش «گیاهان» و «جانوران» که آنها را هنگامیکه علاء الدوله به شاپور ، واقع در جنوب همدان و غرب اصفهان ، حمله کرد و ابن سینا نیز همراه وی بود در میان راه نوشت . کتاب النجاة نیز در همین سفر و در میان راه نوشته شده بود .

جوزجانی می گوید که ابن سینا هنگام به پایان رساندن کتاب شفا چهل ساله بوده است . اکنون اگر سال تولد ابن سینا را 370 ق بدانیم تاریخ پایان نوشتن شفا 410 ق می شود .

ابن سینا کتاب الانصاف را نیز در اصفهان تألیف کرده بود ، اما این کتاب در حمله سلطان مسعود غزنوی به اصفهان و تصرف آن از میان رفت. مسعود غزنوی در سال 421 ق به اصفهان حمله کرد و شهر را به تصرف درآورد ، سپاهیان وی ، پس از کشتار فراوان به تاراج اموال علاء الدوله و نیز خانه ابن سینا دست زدند و اموال و کتابهای وی را غارت کردند و سپس آنها را به شهر غزنه فرستادند . این کتابها در 545 ق / 1150 م به دست سربازان علاء الدین جهانسوز غوزی به آتش کشیده شدند .

علاء الدوله پس از حمله مسعود به اصفهان همچنان فرمانروای آنجا باقی ماند . ابن سینا در اصفهان روزگار می گذرانید ، تا هنگامیکه علاء الدوله در 427 ق / 1036 م به نبرد با تاش فراش سپهسالار سلطان مسعود در ناحیه کرج (کرخ) نزدیک همدان شتافت .

ابن سینا که در این سفر علاء الدوله را همراهی می کرد دچار بیماری قولنج شد و به درمان خود پرداخت و به قصد بهبود هر چه زودتر در یک روز هشت بار خود را تنقیه می کرد و در نتیجه دچار زخم روده شد . سپس در همین حال بیماری به اصفهان برده شد و همچنان به مداوای خود ادامه می داد تا اندکی بهبود یافت ، چنانکه توانست در مجلس علاءالدوله حضور یابد ، تا اینکه علاء الدوله قصد رفتن به همدان کرد ، ابن سینا نیز وی را همراهی کرد اما در راه بیماریش عود کرد و چون به همدان رسیدند ، شیخ متوجه شد که قوتش از بین رفته و بدنش قدرت مقابله با بیماری را ندارد ، پس دست از معالجه و مداوا کشید و گفت : « آن مدبری که تدبیر بدن من می نمود ، از تدبیر دست برداشت دیگر معالجه من نفعی ندارد. » پس غسل کرد و توبه نمود و آنچه را داشت به فقرا بخشید و غلامان را آزاد کرد و هر سه روز یک ختم قرآن از حفظ تلاوت می کرد ، تا اینکه کتاب شفا مرض او را به شفا

تبدیل نکرد و کتاب نجات از مرگش نجات نداده و اجل او را از پای درآورد و در حال احتضار این رباعی را می خواند :

تا باده عشق در قدح ریخته اند و ندر پس عشق عاشق انگیخته اند

با جان و روان بوعلی مهر علی چون شیر و شکر بهم بر آمیخته اند

و می گفت : آنکه مردیم و آنچه که با خود بردیم ، این است که دانستیم که هیچ ندانستیم .

شیخ الرئيس ابوعلی سینا در روز جمعه اول ماه مبارک رمضان سال 428 هجری قمری به جوار رحمت الهی پیوست و در همدان ، در قسمت جنوبی مدفون گردید .

وصیت نامه شیخ ابوعلی سینا

ابوعلی سینا را نسبت به ابوسعید ابوالخیر ارادتی تام بود و بین این دو مکاتباتی بوده است ، از جمله شیخ وصیت نامه خود را برای ابوسعید ابوالخیر نوشت و فرستاد .

متن وصیت نامه به زبان عربی است . اما در اینجا ترجمه آن را به فارسی جهت اطلاع آورده ام .

«آغاز هر فکر و انتهای هر اندیشه باید خدای باشد ، باطن و ظاهر هر شیء که مورد اعتبار و عبرت او قرار گرفت باید او را به خدای تعالی توجه دهد . و از نظر کردن به خدای ، چشم را از پلیدی و آلودگی رهائی بخشد . با قدم نفس که به حال قیام در مقام حضور بر پای ایستاده باید عالم ارواح مجرده را سیر نماید و با عقل و خرد خویش آنچه را که از آثار و عظمت مقام ربوبی

در آن به اسرار نهفته است ، مشاهده کند .

هنگامیکه از آن مقام منیع تنزل نمود و به موقف و مقر خود فرود آمد ، معبود یکتای خویش را به بیان و لسان خود تسبیح و کمال و صلاح را بعینه در آثار او مشاهده کند .

جمال شاهد ازلی را جز به دیده بصیرت نتوان دید و به کوی او جز با پیر خرد گذر نتوان کرد . ذات کبریائی او قابل ادراک و ابصار نیست . فروغ اوست که در باطن و ظاهر و اشیاء جلوه گر است . برای اینکه هر فردی را به کمال مطلوب خویش رساند . از هر موجودی پرتو نور او ساطع است و در هر ذره از ذات این نشانه موجود که اوست ، خدای یگانه که هستی هر هستی به هستی اوست .

هنگامیکه بر این حالت تسلط یافت و آنرا برای خود علی الدوام حفظ نمود آنوقت است ، که صورت عالم علوی در آینه وجودش منعکس شده و انوار جمال الهی در آن راه می یابد . در همین موقع است که با مراتب عالم ربوبی آشنا شده و از لذتی بهره مند می شود ، که در دسترس دیگران نیست و از وجود خویش آن بهره را می برد ، که در خود او و سزاوار آن بوده است .

تزلزل خاطر از او نور سکون و آرامش جایگزین آن گردد مقام امنی واجد اضطراب از او برطرف گردد و آگاهی او آنچنان خواهد بود که بر اهل آن رقت آرد و از خدای بر آنان طلب غفران کند در نتیجه خدعه و مکر دنیا را ناچیز متاع و حکم دنیوی را پست و حقیر شمارد . بیاد خود آرد که متذکر خدای گردد . همیشه از آن ذکر در نشاط و پیوسته از حلاوتش در سرور است . بالاخره کار دنیا و اهل آن او را به تعجب کشاند ، همانطوریکه اهل دنیا از مردی که اهل آخرت باشد در تعجب هستند و باید بداند نماز بهترین حرکات

است ، زیرا در این حرکات طی مراتب کمال میسر است . روزه بهترین سکناست زیرا در این سکون رنگ سکون و آلودگی‌هاست نفس زدوده می‌شود. صدقه بهترین خیرات است، زیرا به سبب آن مصائب و بلاها زدوده می‌شود و دور می‌گردد و بالاخره باید بداند پاکیزه‌ترین مسالک تحمل بر شدائد و سختی‌هاست بیهوده‌ترین کارها، ظاهرسازی و ریاکاری است.

تا زمانیکه نفس به مختصر شیئی تغییر حال یافته و دگرگون می‌گردد و تا وقتی که توجهش به حدود الفاظ و در پی نزاع قیل و قال است ، هرگز از آلودگی‌ها و پلیدی‌ها خلاص نگشته و پاک نمی‌گردد .

آن علمی که عاری از فساد و با نیتی پاک توأم باشد، بهترین عمل است ، حکمت و دانش اساس و مایه برتری انسان است از غیر و در تحصیل دانش ، معرفت الهی بر همه مقدم است. زیرا شرافت هر علمی بسته به موضوع آن است. کلمات حق و گفتار پاکیزه به سوی خدای تعالی بالا می‌رود آنرا خدای متعال رفعت می‌دهد.

باری به همین کیفیت از لفظ دروغ و عاری از حقیقت اعتراض نموده در مخیله خویش هم حتی مجال ورود به آن نمی‌دهد، تا برای نفس این صداقت حالتی ثابت گشته و ملکه گردد . در نتیجه خوابهایش راست شده و آنچه در عالم رویا مشاهده کند واقعیت خواهد داشت.

درخصوص مشتهیات نفس ، یعنی آنچه مورد التذان نفس است و از آنها لذت می‌برد، باید استعمال آنها صرفاً برای رو براه آوردن مزاج و نگاه داشتن وجود شخصی و بقای نوع باشد.

با هر کسی مطابق با خوی او و حسن سلوکش رفتار نماید و در حدود امکان و به قدر استطاعت مالی خویش بذل و بخشش کند.

برای یاری مردم اکثراً آماده است و در آنچه خلاف طبع و میل او است آنها را یاری می کند. در مورد امور شرع کوتاهی نمی کند. رعایت احکام الهی را نموده و آنها را بزرگ می شمارد اعضا و جوارح خویش را به انجام تکالیف واجبه و امی دارد. خدای متعال عمل به این شریعت را برای بندگان خود مقرر فرموده است و به آنان افعالی که تحت اصول مذهب اسلام انجام می گیرد، حکم می کند.

خدای متعال دوست و دوستدار و والی آن اشخاصی است ، که آئین مقدس اسلام را پذیرفته و ایمان آورده اند و چون ما به حال و دل آنها قبول نموده و گردن نهاده ایم، پس خدای متعال ما را بس و بر غیر او هم نظر نخواهیم داشت، چه بسیار خوبست آنکسی که ما امور خود را بدو سپرده ایم.

مقبره بوعلی سینا

مقبره بوعلی سینا از زمانهای قدیم در میان مردم شهر همدان به بابا علی سینا معروف بوده است . ابتدا در زیر یک چهار طاقی بود، سپس در دوره قاجاریان بنای دیگری بر سر آن ساختند . در سالهای گذشته شروع به ساختن آرامگاه کنونی کردند، معلوم شد که قبر ابن سینا و ابوسعید دحدوک را میان دیوارهای محکمی از خاک رس ناپخته جای داده بودند که از چهار طرف جسد را در بر می گرفته است . به همین دلیل استخوانها و همچنین جمجمه ابن سینا خراب نشده بود، در سال 1294 «نگار خانم دختر عباس میرزا، نائب السلطنه» چهار طاقی را که بر سر این مزار بود برداشته و گنبدی از آجر بجای آن ساخته و دو سنگ بر سر این دو قبر گذاشته است . اکنون هر دو مدخل آرامگاه ابن سینا است.

در سال 1339 ق مرحوم «محمد حسین فریدالدوله گلگون» رئیس وقت بلدیة

همدان دیواری برگرد آرامگاه ابن سینا ساخته و دری روبروی پل قدیم در گوشه جنوب غربی مقبره کار گذاشت و در کنار مقبره تالاری بزرگ شامل اطاقی برای کتابخانه و انباری برای کتابها ساخت چاه و حوضی نیز در آن تعبیه نمود و هزینه این کار را چند نفر از مردم خیر همدان دادند.

ساختمان نگار خانم چهار ضلعی نامنظمی بود از آجر، که گنبدی در میان آن ساخته بودند و در مغرب تالار قرائت خانه و در مشرق آن دالانی که به اطاق کوچکی می رفت ساخته بودند، در آن اطاق عارف قزوینی شاعر معروف و متأخر را به خاک سپرده بودند . کتابخانه مقبره که بنیاد آن را فریدالدوله گذاشته بود 649 جلد کتاب داشت.

آرامگاه کنونی به همت انجمن حفظ آثار ملی در سالهای 1330 و 1331 شمسی به مناسبت هزاره ولادت ابن سینا، به دست آقای مهندس هوشنگ سیحون ساخته شد و در سال 1333 شمسی طی کنگره شکوهمندی که عده زیادی از دانشمندان ایرانی و خارجی در آن شرکت جسته بودند گشایش یافت.